

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم
شماره چهارم (پیاپی ۳۶)، زمستان ۱۳۹۶، صص ۱-۱۶
تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۰/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۱

نگاهی تاریخی بر دیوان ظهیرالدین فاریابی (اتابکان آذربایجان و مشروعیت حاکمیت)

محمد رضا پیری*

چکیده

دربار سلجوقیان که تجربه‌های دیوانی از جمله تشکیلات شاعر درباری را از غزنویان به ارث برده بود، در اوج قدرت این سلسله به محل مناسبی برای رشد و نیز استفاده از این روند برای تبلیغ مقاصد سیاسی حاکمیت تبدیل شد. پس از فروپاشی سلطنت سنجر در خراسان، حاکمیت مقتدرانه‌ی خاندان ایلدگز در عراق عجم باعث مهاجرت شاعران این خطه، از جمله فاریابی (ف ۵۹۸ق/۱۲۰۱م)، به غرب ایران شد. این شاعر با پیوستن به دربار قزلارسلان (۵۸۲ تا ۵۸۷/۱۱۸۶ تا ۱۱۹۱م) و جانشین وی ابوبکر (۵۸۸ تا ۶۰۷ق/۱۱۹۲ تا ۱۲۱۰م)، در راستای تبلیغ دیدگاه‌های سیاسی این خاندان آنها را مدح کرد که این در واقع بازتولید مشروعیت حاکمیت آنها بود.

این مقاله در صدد است با رویکردی جدید به نقش شاعران درباری، در خلال طرح ارزش تاریخی دیوان فاریابی، با تعمق در مداخل شاعر و در خلال کشف روح زمانه، چیرستی مبانی مشروعیت حاکمیت را در دوره‌ی مدنظر به شیوه‌ی تحلیل محتوا به بحث بگذارد. فاریابی سلطنت قزلارسلان را به علت داشتن مشروعیت دینی و اقتدار کافی برای تأمین امنیت و برقراری عدالت، در برابر حکومت طغرل سلجوقی (مقتول به سال ۵۹۰/۱۱۹۴م) مشروع دانسته همچنین داشتن مشروعیت دینی، عدل‌ورزی، انتصاب و اقتدار را در حکم مؤلفه‌های مشروعیت ابوبکر در برابر برادران ناتنی‌اش مطرح کرده است.

واژه‌های کلیدی: دیوان فاریابی، شاعر درباری، اتابکان آذربایجان، مبانی مشروعیت

* گروه آموزشی تاریخ، آموزش و پرورش خوی، خوی، ایران (نویسنده مسؤل) rezapiri76@yahoo.com

مقدمه

برخی از پژوهشگران علت حضور شاعران درباری دولت‌های ایران را در طی دوره اسلامی، ظهور سنت‌های ایرانی دوره ساسانی در دوره سامانی و به تبع آن به‌شکلی تکامل‌یافته در دوره غزنویان دانسته‌اند. درباره اهمیت و کارکرد سیاسی شعرای درباری و در رأس آن مقام ملک‌الشعرایی در دوره غزنویان پژوهش‌های تاحدودی پذیرفتنی صورت گرفته است (خلعتبری، ۱۳۸۲: ۱۴۵ و ۱۴۶؛ مرزآبادی، ۱۳۵۱: ۳۴ تا ۳۵). باتوجه به پژوهش‌های صورت گرفته، به‌وضوح مشخص می‌شود که مجریان سیاست محمودی از نفوذ شعر در میان مردم به‌خوبی آگاه بودند و در به‌کارگرفتن آن به‌نفع خود هزینه گزافی پرداختند.^۱ سلجوقیان که وامدار تجربه‌های اداری غزنویان بودند، سنت شاعر درباری را نیز از آنها اقتباس کردند و در پرورش شاعران درباری، مقاصد غزنویان را پیگیری کردند. شفیع کدکنی نیز در پژوهشی بر یک اثر منظوم دوره سلجوقی معتقد است: کاری که امروزه رسانه‌های جمعی تحت کنترل دولت‌ها انجام می‌دهند، در گذشته برعهده جماعت شعرا، یعنی شاعران درباری، بود. هدف شاعر از یک سو تبلیغ برای حفظ نظام حاکم و از سوی دیگر، ترساندن مخالفان و برحذر داشتن آنان از ستیز با نظام موجود بود. همچنین این پژوهشگر ادبی معتقد است که به منظور نشر و تبلیغ سروده‌های ملک‌الشعرا که در واقع موضع رسمی حاکمیت به حساب می‌آمد، اشعار وی را شاعران دون‌پایه که به «راویان موزون» معروف بودند، در میان مردم می‌خواندند. او در راستای آرای خویش نظر ژوکوفسکی (Zhukovsky)، خاورشناس و نیز انوری‌شناس روسی را درباره جایگاه شاعر درباری نقل کرده است: «شاعران درباری کارشان دو چیز بوده

است: یکی تاحدی ایفای وظیفه روزنامه‌نگاران امروز، دیگر، به وجه صمیمی‌تر، تکالیف هم‌نشین موافق و حریف بزم و سخن‌چین و ریزه‌خوار خوان نعمت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۱۰۶).

دکتر سیدجعفر شهیدی در پژوهشی بر دیوان انوری، یکی از شعرای دوره سلطان سنجر، ضمن هم‌سویی با دیدگاه فوق معتقد است: «در چنان عصر وقتی پادشاهی را می‌ستود تنها شخص را ستایش نمی‌کرد بلکه مظهر همه شئون آن کشور و آن مردم را توصیف می‌کرد. طبعاً چنین ستایش‌ها با مبالغت همراه است» (شهیدی، ۱۳۶۴: مقدمه، یط).

با دقت در این پژوهش‌ها و نیز دیوان‌های این دوره، باید اخبار مربوط به فتوحات، تأکید بر دین‌باوری، عدالت‌گستری، نمایش قدرت مهیب سلطان به منظور تمکین مدعیان تاج و تخت و نصیحت سلاطین را اصلی‌ترین محورهای اطلاع‌رسانی در کانون توجه شعرای درباری این دوره بیان کرد. موضوعاتی که در واقع مبانی مشروعیت حاکمیت را از زبان شاعران بازگو می‌کنند.

سلسله سلجوقیان نیز به مانند هر حاکمیتی، برای تداوم حکومت خویش به کسب مشروعیت مجبور بود. این خاندان در ابتدای امر با استیلا، بر ایران و بخشی از جهان اسلام مسلط شد؛ اما برای ادامه حکمرانی به بازتولید مشروعیت مجبور بود. آنها در پرتو حمایت از مذهب سنت، برقراری نظام دیوانسالاری تاحدودی کارآمد و نیز به‌دست‌آوردن تأیید رسمی خلیفه مشروعیت ثانوی را کسب کردند (آزاد ارمکی، ۱۳۹۱: ۱۲۷)؛ ولی با گذشت زمان، با کاسته‌شدن از قدرت دیوانسالاری و وابستگی هرچه بیشتر به قدرت امرای نظامی، این سلسله در دوره پایانی با معضل بزرگی به نام منصب اتابکی مواجه شد. از زمان

ارسلانشاه بن طغرل (۵۵۵ تا ۵۷۱ ق/ ۱۱۶۱ تا ۱۱۷۶ م)،
مقدرات سیاسی نظامی عراق عجم به دست اتابکان
آذربایجان افتاد. این خاندان به ترتیب توسط ایلدگز،
محمدجهان پهلوان و قزلارسلان این منصب را
به صورت مورثی حفظ کردند. سرانجام قزلارسلان با
پایان دادن به سلسله سلجوقی و اعلام پادشاهی، فصل
نوبنی را در فضای سیاسی عراق عجم رقم زد.

بدیهی است که پادشاهی قزلارسلان با زور و
توسل به قوه قهریه تحقق یافت و با هیچیک از
الگوهای سیادت، کاریزمایی، عقلایی و سنتی (ماکس
ویر، ۱۳۸۴: ۳۱۲ و ۳۱۳) مطابقت نداشت. چنین
حکومتی برای کسب مشروعیت می‌بایست فرایند زیر
را طی می‌کرد: «زور و تدبیر < غلبه سیاسی > استقرار
< کارآمدی > مقبولیت < مشروعیت. زور و تدبیر
اگرچه به خودی خود فاقد هر نوع مشروعیتی است؛ اما
آثار و نتایج بعدی آن پس از به دست گرفتن قدرت و
استقرار حکومت می‌تواند موجب مشروعیت باشد»
(شجاعی زند، ۱۳۷۵: ۱۷۱). بنابراین لازم بود که
قزلارسلان با اقدامات سیاسی نظامی و نیز تبلیغ آن
از طریق دستگاه تبلیغی، به بازتولید مشروعیت بپردازد.

در راستای بازتولید مشروعیت، شاعران درباری این
استعداد را داشتند که نقش بسیار مهمی ایفا کنند.
ظهیرالدین فاریابی با حضور کوتاه خود در دربار
قزلارسلان و ملک‌الشعرایی دستگاه اتابک ابوبکر،
ضمن خلق دیوان شعری که در واقع تبلیغ و توجیه
سلطنت ممدوحان خود بود، به رسالت تبلیغی خود
عمل کرد. بدیهی است این اشعار در حکم ظرفی برای
بیان عقاید و اندیشه‌ها، فقط محصول اندیشه شخص
شاعر نبود، بلکه مسائل سیاسی و فرهنگی و
ایدئولوژیکی در ظهور آن افکار تأثیر بسزایی داشت. در
این مقاله سعی بر آن است تا در کنار استفاده از منابع

تاریخی با تعمق در این اشعار، به شیوه تحلیل محتوا
تلقی رایج از مبانی مشروعیت در آن دوره روشن و
معلوم شود.

درباره موضوع مشروعیت به طور اخص در دوره
سلجوقیان، پژوهشگران مقالات درخور توجهی ارائه
نکرده‌اند و به آثار شعرا نیز با دیدگاه تاریخی نگاه
کرده‌اند؛ به طوری که در چند سال اخیر، پژوهش در
شعر ستایشی به صورت مستقل و گاه به شکل پایان‌نامه
تاحدودی توجه استادان و دانشجویان تاریخ را به خود
جلب کرده است؛ اما در ارتباط با موضوع این مقاله،
تاکنون هیچ پژوهشی صورت نگرفته است و به دیوان
کمتر شناخته شده ظهیرالدین فاریابی چندان توجه نشده
است. دیوانی که در مقایسه با آثار شعرای هم‌عصر
خویش، همچون نظامی گنجوی یا خاقانی، آوازه
کمتری داشته است.

زندگی‌نامه ظهیرالدین فاریابی

ظهیرالدین فاریابی از شعرای اواخر قرن ششم
قمری/دوازدهم میلادی که در فاریاب بلخ به دنیا آمد
(دیوان فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۷۷ تا ۳۱۵). از تاریخ دقیق تولد
وی اطلاع نداریم؛ اما شاعر در قطعه‌ای در وصف یکی
از دوستان خود که از مرو به رسالت به دربار
عبدالالدین طغانشاه بن موید (۵۶۹ تا
۵۸۱ ق/ ۱۱۷۳ تا ۱۱۸۵ م) آمده بود، از سی سالگی خود
سخن می‌گوید:

گذشت سی سفر از کاروان عمرم و من زبان به گرد
دهن درفکنده همچو درای (فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۲۲).

با نگاهی به این قراین، این گونه حدس زده می‌شود
که او به احتمال در حوالی سال ۵۳۰ ق/ ۱۱۳۵ م به دنیا
آمد. به این ترتیب ایام نوباوگی این شاعر با دوره
پراشوب خراسان، یعنی شورش غزان (۵۴۸ ق/ ۱۱۵۳ م)

نصیرالدین الغ صاحب که نو کرد به تیغ آیین ملک
سنجری را (فاریابی، ۱۳۶۱: ۲۴۸).

تاریخ ورود ظهیرالدین به دربار طغانشاه برای ما
معلوم نیست؛ اما آنچه بر ما مسلم است، او مدیحه
سرایی را از دربار طغانشاه (۵۶۹ تا ۵۸۱ ق/ ۱۱۷۳ تا
۱۱۸۵ م) شروع کرد:

روز جشن عرب و وقت نشاط عجم است شاد زی
گرچه فلک باعث اندوه و غم است
خویشتن رنجه مدار از قبل فقد مراد می خور انگار
که آن نیز وفا و کرم است

نام و القاب تو کز لوح فلک محو مباد زینت چهره
دینار و جمال درم است (فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۶).

اگر به تاریخ ورود شاعر به عراق (۵۸۲ ق/ ۱۱۸۶ م)
و سال فوت او (۵۹۸ ق/ ۱۲۰۱ م) دقت کنیم، به نظر
می‌رسد بیشترین سال‌های عمر شاعر و اقامت او در
نیشابور سپری شد. باوجوداین، از مجموع مدایح
ظهیرالدین تنها شش قصیده و دو قطعه به طغانشاه
اختصاص دارد. این مسئله شاید از وضعیتی ناشی بود
که شاعر در ابیات بالا به آن اشاره کرد؛ یعنی احتمال
ازبین رفتن اشعار مربوط به این دوره به علت اوضاع
اسفناک حاکم بر نیشابور و در نتیجه اقبال‌نیابردن شاعر
از سوی ممدوح خود. حقیقتی که ظهیر در لابه‌لای
اشعار خود با اشاره به داستان اقران کواکب، از اینکه
باوجود درست‌بودن پیش‌بینی‌اش در کانون توجه امیر
قرار نگرفت، اظهار گلایه کرده است.

رسالتی که ز انشای خود فرستادم به مجلس تو در
ابطال حکم طوفانی (فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۲۶).

آنکس که حکم کرد به طوفان باد و گفت کاسیب
آن عمارت عالم کند خراب
تشریف یافت از تو و اقبال دید و کس در بند آن
نشد که خطا گفت یا صواب

و برجیده‌شدن بساط سلسله سلجوقیان در خراسان،
تقارن پیدا کرد و به احتمال بسیار، او در این دوره
پراشوب به منظور تکمیل تحصیلات خود، به مدت
تقریبی شش سال زادگاه خود را به قصد نیشابور ترک
گفت.

مرا به مدت شش سال حرص علم و ادب به
خاکدان نیشابور کرد زندانی
به هر هنر که کسی نام برد در عالم چنان شدم که
نیابم به عهد خود ثانی (فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۲۶).

فاریابی و تجربه زوال سلجوقیان

به دنبال شورش غزان و مرگ سنجر، قلمرو این
امپراتوری میان امرای خراسان تجزیه شد (بویل، ۱۳۹۰:
۱۵۲ تا ۱۵۶)؛ این‌گونه که بخشی از خراسان به مرکزیت
نیشابور تحت حکومت امیرمؤید بود، مرو و اطراف آن
در دست امرا غز بود و بلخ و ترمذ نیز تحت حکمرانی
احمد فیروزشاه از نوادگان امیرقماچ، از امیران ملکشاه
و سپس سنجر، بود. محمود، امیر قراخانی، در حکم
جانشین رسمی سلطان سنجر گاه کنار غزاها و گاه کنار
امیرمؤید درصدد احیای ملک سنجری بود (سلطانی،
۱۳۷۹: ۲۰۸ تا ۲۴۵). در این میان، غوریان و
خوارزمشاهیان در جایگاه حکومت‌های مستقل بر
بخش‌های دیگر میراث سنجری دست یافتند.
ظهیرالدین فاریابی در حکم ایرانی اهل قلمی،
بی‌شک در زمینه حکومت، دوستدار سنت تمرکزگرای
ایرانی بود و از این وضع نابسامان خشنود نبود؛ اما
حکمرانی سنجر در عمل از هم‌پاشیده بود. بنابراین تنها
کاری که از فاریابی برمی‌آمد، حفظ و نگهداری خاطره
دولتی یکپارچه و شاعرپرور بود که با بهره‌گیری
نمادین، حکومت سلطان سنجر را در قالب‌های قیاس و
تشبیه به‌شکلی ایدئال در مدایح خود مطرح می‌کرد:

(۱۴۴ تا ۱۴۸۱).

اگر مسافت طولانی این سفر را در فاصله زمانی ترک اصفهان (۵۸۳ق/۱۱۸۷م) تا بازگشت او به عراق (۵۸۶/۱۱۹۰م) در نظر بگیریم، به نظر می‌رسد شاعر فرصت چندانی برای حضور در دربار حسام‌الدین اردشیر بن علاءالدوله حسن (۵۶۷ تا ۶۰۲ق/۱۱۷۱ تا ۱۲۰۵م) نداشته است. البته تعداد اندک مدایح، سه قصیده، نیز مؤید این ادعاست. به‌رحال در این «مدتی که ملازم بود چون شهنشاہ اردشیر در حق او احسان بسیار و انعام بی‌شمار فرمود». به‌احتمال با مشخص شدن وضعیت سیاسی و استقرار حاکمیت قزل‌ارسلان در همدان «اجازت خواسته، به خدمت اتابک قزل‌ارسلان بن اتابک ایلدگز پیوست» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۲۰ و ۱۲۱).

درباره نحوه پیوستن او به دربار قزل‌ارسلان در همدان، اطلاع موثقی نداریم؛ اما تذکره‌نویسان معتقدند او پس از مدتی اقامت در همدان و مدح قزل‌ارسلان، به خدمت اتابک ابوبکر در تبریز پیوست و در جایگاه شاعر درباری، عمر خود را در مدح اتابک به پایان رساند (صفا، ۱۳۶۹: ۷۵۰).

اتابک قزل‌ارسلان

در عراق عجم شعبه‌ای از سلاجقه تحت حمایت خاندان ایلدگری هنوز به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادند؛ اما اقتدار و سیطره واقعی در دست اتابکان بود. به‌گواه منابع، جهان‌پهلوان با مسموم کردن ارسلانشاه (۵۵۵ تا ۵۷۱ق/۱۱۵۹ تا ۱۱۷۵م) و جایگزینی فرزند خردسال وی بر تخت سلطنت، زمام امور را به‌طور مطلق در اختیار گرفته بود (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۵۱). اتابک جهان‌پهلوان با مملوک‌پروری و انتصاب آنها به اداره شهرها و ایالت‌ها، برای سلطان و

من بنده چون به پیش تو ابطال کرده ام با من چرا ز وجه دگر می رود خطاب (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۸۳). سرانجام ظهیر با تجربه زوال سلطنت سلجوقیان در خراسان، به‌طور تقریبی پس از یازده سال شاعر درباری، به‌علت بی‌توجهی ممدوحش طغانشاه و شاید جانشین او سنجر، با وسوسه شدن در برابر آوازه دربار جهان‌پهلوان راهی عراق عجم شد (۵۸۱ق/۱۱۸۵م). چگونه قصه من در جهان سمر نشود که هر کجا که نشینم بدین فسانه درم زبهر خدمتی عید خود همین قصه است که من به نزد جهان‌پهلوان به قصه برم (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

فاریابی در عراق عجم

ورود شاعر به عراق عجم که با وفات اتابک محمدجهان‌پهلوان و آغاز کشمکش میان خاندان ایلدگری از یک سو و خصومت طغرل سلجوقی با این خاندان از سوی دیگر مقارن شد، ایجاد تشتت سیاسی در قلمرو سلجوقیان عراق را باعث شد؛ در نتیجه آرزوی شاعر در پیوستن به دربار قدرتمندترین اعضای ایلدگری ناکام ماند. در چنین اوضاعی او باید به امید تثبیت اوضاع سیاسی، مدتی به انتظار می‌نشست. به همین علت، خود را در کنف حمایت خجندیان قرار داد. خاندانی باصالت که ریاست شافعیان اصفهان را عهده‌دار بودند.^۲ از مجموع مدایح شاعر، سه قصیده و یک ترکیب‌بند در مدح این خاندان به یادگار مانده است. او حدود دو سال در اصفهان ماندگار شد؛ اما میزان صله و انعام خجندیان او را راضی نکرد و سرانجام تصمیم گرفت به دربار ملوک طبرستان ملحق شود: دو سال شد که بر این فرخ آستانه مرا شده‌ست دست تفکر به زیر روی ستون (فاریابی، ۱۳۸۱:

البته همراه با سایر نهادهای تأثیرگذار، وظیفه توجیه افکار عامه را برای این جابه‌جایی قدرت برعهده داشت. بنابراین با بررسی آن بخش از مدایح شاعر که به حوادث مذکور معطوف بود، به‌طور قطع دیدگاه شاعر، در جایگاه نماینده دستگاه تبلیغی دربار اتابک، درخصوص مشروعیت اقدامات قزل‌ارسلان هویدا می‌شود.

اقتدار: امنیت و عدالت‌ورزی

ظہیر در ابیاتی شکرگذار خداوند است که خاندان جوان ایلدگری بر تخت سلسله پیر سلجوقیان جای گرفته است و از اینکه سلطان سلجوقی به‌علت زوال، به تأمین امنیت رعایا قادر نبود، انتقال قدرت به قزل‌ارسلان را معقول و بجا می‌داند. به اعتقاد وی برای ایجاد ثبات و جلوگیری از هرج‌ومرج مملکت، قدرتی مسلط نیاز است.

منت خدای را که به نام خدایگان بر چرخ پیر مسند بخت جوان نهاد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۰).

پیرند چرخ و اختر و بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت خود با جوان دهد

هر آهنی که بر سر چوبی کنند راست چو رمح تو چگونه قرار جهان دهد؟ (فاریابی، ۱۳۸۱: ۸۶).

باتوجه به ابیات فوق، گویا طغرل برای مطیع کردن مدعیان و رام کردن انبوه مملوکان سرکش خود، قدرت لازم را نداشت و تنها قدرت رزمی اتابک چنین هدفی را تأمین می‌کرد. شاعر در جای دیگری از اشعار خود، با بیان اینکه کسی جرئت نکرده است علیه اتابک اقدامی انجام دهد، این آرامش را از نتایج مثبت اقتدار وی می‌داند و آن را علتی دیگر بر مشروعیت سلطنت قزل‌ارسلان اعلام می‌کند:

در این مدت از غیبت رایتت که در ظل او چرخ

طرفدارانش هیچ فرصتی باقی نگذاشته بود و استقرار چنین وضعیتی نه‌تنها برای عراقیان بلکه تمامی ملوک اطراف حقیقتی معلوم و آشکار بود. باتوجه به این حقیقت، بی‌دلیل نیست که ظہیر در وداع از دربار طغانشاه، باوجود حضور سلطان سلجوقی یعنی طغرل سوم، مقصد بعدی خود را دربار جهان‌پهلوان اعلام کرد:

چگونه قصه من در جهان سمر نشود؟ که هر کجا

که نشینم بدین فسانه درم

زبهر خدمتی عید خود همین قصه است که من به نزد جهان‌پهلوان به قصه برم (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۳۱ و ۱۳۲).

پس از فوت جهان‌پهلوان، باوجود ماهها تردید ازطرف سلطان سلجوقی و اطرافیانش، سرانجام از اتابک قزل‌ارسلان برای تصدی مقام اتابکی سلطان دعوت به عمل آمد. ناگفته نماند که همکاری امرای عراق و سلطان با اتابک جدید دیری نپایید و به عزل سلطان و به‌دنبال آن، اعلام پادشاهی ازسوی اتابک منجر شد.

بدیهی است حادثه برجیده‌شدن سلطنت سلجوقیان می‌بایست پیامدهای درخور توجهی در جامعه آن روز داشته باشد؛ زیرا او در میان مردم عراق عجم، به‌خصوص در همدان، محبوبیت چشمگیری داشت: «... در اطراف عراق اهل خیر و مردم باهنر ده هزار بیشتر بودند که هرگز سلطان را نادیده و بر وی سلام ناکرده او را از جان خود دوست‌تر داشتند» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۵۶). با این وضعیت حاکم بر منطقه عراق، دستگاه تبلیغی دربار اتابک به ناچار می‌بایست برای غصب تاج و تخت ۱۵۰ ساله سلجوقی (۴۲۹ تا ۵۸۶)، حداقل توجیه‌هایی برای افکار عامه می‌داشت.

همچنان که در سطور فوق گذشت شاعر درباری،

دارد مقام

چه دانی که چون راست بنشسته بود مزاج جهان بر
جفای کرام

ندانست کانفاس عدل تو زود معبر کند مملکت را
مشام (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

از انتقام عدل تو با ضعف خویش کبک در چشم
باشه و دل باز آشیان نهاد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۰).

جهان ز عدل تو یک رویه راست شد به چه وجه
نهد اساس دو رویی سپهر بی فرجام؟ (فاریابی، ۱۳۸۱:
۱۲۸).

زان روز باز حجت عدل تو قاطع است کامد زبان
خنجر تو در محاوره

انکار دولت تو کسی را مسلم است کز عقل و شرع
سرکشد اندر مکابره (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۳).

شاعر در ادامه تلاش خود به منظور
مشروعیت‌آفرینی برای سلطنت قزل‌ارسلان، تمکین و
اعتراض‌نکردن قشرهای مختلف جامعه اعم از امرا،
اشراف و مردم عادی را دلیل بر حقانیت وی در امر
سلطنت می‌داند. او در ادامه معتقد است چنانچه
سلطنت اتابک تحقق نمی‌یافت، هرج و مرج و ناامنی که
از نشانه‌های عذاب الهی است، بر تمام نقاط مملکت
سایه می‌انداخت. شاعر در ادامه به پادشاه ایلدگزی
اطمینان می‌دهد که در صلاحیت او بر این مسند جای
هیچ اعتراضی نخواهد بود.

به حق رسیده تو را نوبت جهانداری از آن شده
ست مطیعت دل خواص و عوام

زمانه ناقه صالح نکشته بود که چرخ به دست چون
تو کسی خواستش سپرد زمام

منزه است مثال تو در صلاح جهان ز اعتراض عقول
و تصرف اوهام (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۲۷).

باتوجه به نقل‌های فوق، باید دیدگاه شاعر را به
بخشی از اقدامات مشروعیت‌آفرین چنین جمع‌بندی

کرد: جامعه ماقبل قزل‌ارسلان به هر شکلی از نظمی
اجتماعی برخوردار بوده است؛ یعنی طبقات مختلف
اجتماعی شامل رؤسای شهرها، قضات، امیران نظامی،
شحنه‌ها، مأموران دیوانی و... هرکدام به فراخور
کارکرد خود، پایگاه اجتماعی خاصی داشتند و ممکن
بود که هرج و مرج ناشی از کشمکش‌های سیاسی نظامی
این نظم اجتماعی را بر هم زند. آنچه در کل از اشعار
شاعر استنباط می‌شود این است که مراقبت از این نظم
و نیز دفع ظلم، قطع کردن دست تعدی امرا به رعایا و
پیشگیری از هر نوع تعدی اقویا در حق ضعفا را نشانه
برقراری عدالت تلقی می‌کند و تحقق این اوضاع را در
گرو قدرت و اقتدار اتابک می‌داند. از نظر فاریابی،
بی‌ثباتی و هرج و مرج به زندگی عادی رعایا نیز آسیب
وارد می‌کند و در چنین اوضاعی برقراری امنیت در
جامعه، امنیت راهها برای امر تجارت و نیز بهبود وضع
مطلوب برای مؤمنان و پرداختن به رفاه خلق جز
نیازهای اجتماعی بود که در نتیجه قدرت برتر اتابک
دست‌یافتنی می‌شد.

باید توجه کرد که چنین تلقی از وظایف حاکمیت
در برابر رعایا، در واقع بازخورد اندیشه متفکرانی
همچون نظام‌الملک و غزالی بود که به تدریج، گفتمان
مسلط جامعه سلجوقی شده بود. نظام‌الملک اجرای
عدالت، برقراری نظم و جلوگیری از جابه‌جایی طبقات
را برای بقای ملک و مملکت لازم می‌دانست
(طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۰۸).

مشروعیت دینی؛ دین‌داری اتابک و تأیید وی از
طرف خلیفه

کسب مشروعیت دینی در قالب حرکتی سیاسی از
زمان غزنویان شروع شد و در دوره‌های بعد به اوج
خود نزدیک شد (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). حمایت از
خلافت و مذهب سنت، در برابر مذاهب شیعی و نیز
جهاد با غیرمسلمانان شرایطی بود که ماندگاری این

«اسدالله»، «ذوالفقار» و... از طرح مشروعیت دینی برای حاکمیت اتابک غافل نمی‌شود:

تهمت‌ی که چو در راه دین قبا بندد کمر ز قیصر زنار دار بگشاید

به سنت اسدالله دو نیم گردد خصم در آن مصاف که او ذوالفقار بگشاید (فاریابی، ۱۳۸۱: ۸۷ و ۸۸).

ای قصر ملک را ز معالیت کنگره حزم تو گرد مرکز اسلام دایره (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۳).

منابع تاریخی از مناسبات حسنه اتابک قزل‌ارسلان با دستگاه خلافت، در جایگاه رهبری معنوی جهان اسلام اهل سنت، گزارش‌های متواتری نقل کرده‌اند (حسینی، ۱۳۸۲: ۱۹۶؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۳۵۶). اما با وجود این شاعر در زمینه تأیید حاکمیت اتابک از طرف خلیفه که بر مشروعیت دینی اتابک می‌افزاید، هیچ سروده‌ای ندارد.

به نظر می‌رسد دولت اتابکی برای منکوب کردن طغرل سلجوقی، به طور مصلحتی به منشور خلیفه نیازمند بود؛ اما با وجود این همکاری ظاهری، در لایه‌های درونی دستگاه سیاسی اتابکی نظر مثبتی به رفتارهای سیاسی خلیفه وجود نداشت. آنها به خوبی از اهداف توسعه طلبانه خلیفه الناصر به عراق عجم واقف بودند؛ به همین علت شاعر به درستی ترجیح می‌دهد که ضمن اشاره به وجه دینی حاکمیت اتابک، در نهایت بر تفوق وجه استیلای حاکمیت بر سایر وجوه آن اعتراف کند:

حسام دولت و دین آنک در مقام نبرد قرار ملک به شمشیر بی‌قرار دهد

اگر بنای امل منهزم شود، یزدان ز حفظ خویش تو را حصن استوار دهد

عروس مملکت آن در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۸۳).

از مدایح شاعر چنین برمی‌آید که با وجود منشور

حرکت را به صورت جریانی پیوسته در تاریخ ایران موجب می‌شد. در دوره سلجوقیان جنگ با ترکان غیرمسلمان آسیای میانه در شرق و رومیان و گرجیان در غرب و نیز سرکوب اسماعیلیان در داخل، به پادشاهان سلجوقی در نقش مدافع خلیفه و مذهب سنت مشروعیت بخشید (آزاد ارمکی، ۱۳۹۱: ۱۳۰). از آنجاکه بقای خلیفه و دین به سلطان بستگی داشت، از نظر شریعت نامه‌نویسانی همچون غزالی، سلطان مقام ظل‌الهی را داشت که اطاعت از آن برای رعایا واجب می‌شد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۲۷ تا ۱۲۹).

البته طباطبایی در کنار طرح اندیشه غزالی، در این باره دیدگاه دیگری را نیز مطرح می‌کند. او معتقد است که منشاء قداست مقام سلطنت را در دوره سلجوقیان نباید در منابع اسلامی جستجو کرد. او ریشه چنین ایده‌ای را از اندیشه ایرانشهری می‌داند که دولتمردان ترویج می‌دادند و در این باره می‌نویسد: «در اندیشه ایرانشهری، دین‌یاری از پادشاهی جدا نیست و به تعبیر دیگر پادشاه خلیفه خدا یا ظل‌الله به شمار می‌آید» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۹۹).

با وجود رفتارهای غیراخلاقی سلاطین سلجوقی یا اتابکان آذربایجان، بر خوررداری سلطان از مقامی قدسی در حکم بخشی از مؤلفه‌های مشروعیت حکمران در این دوره، به گفتمانی مسلط تبدیل شده است. بنابراین تثبیت به مشروعیت دینی امری ظاهری بود و چنین توصیف‌هایی در نگرش و قضاوت مردم تأثیرگذار نبود؛ اما پرداختن به این وجه حاکمیت، از جمله اقداماتی بود که در دوره موضوع بحث، دستگاه تبلیغاتی به نمایندگی از شاعر درباری همواره به آن توجه می‌کرد.

ظہیر در توصیف سلطنت قزل‌ارسلان بیشتر بر اقتدار وی تکیه می‌کند؛ اما همانند اغلب شعرای درباری با بیان القابی همچون «شاه غازی»، «علاء دولت و دین» و با به کارگیری نمادهای دینی همچون

حداقل مقام اتابکی بود. در این میان دو پسر دیگر جهان پهلوان، یعنی قتلغ‌اینانچ و امیرامیران عمر، با برخوردارگی از نفوذ مادرشان و نیز حمایت بخش عمده ای از مملوکان پهلوانیه، از مدعیان جدی سلطنت در برابر اتابک ابوبکر و سلطان سلجوقی بودند.

ظهیرالدین فاریابی در نقش شاعر درباری که پیش از فوت قزل‌ارسلان به خدمت اتابک ابوبکر پیوسته بود، در خلال مدایح خود که در قالب سی قصیده، هفت قطعه و یک ترکیب‌بند، مطرح شده است با پرداختن به کشمکش‌ها و وضعیت پیچیده سیاسی که در محیط دربار اتابک و نیز در مناسبات او با مملوکان پهلوانیه وجود داشت، دیدگاه خود و نگرش درباریان را به آنچه در اطراف وی می‌گذشت، منعکس می‌کند. به عبارت بهتر، ظهیرالدین فاریابی از طریق اشعار خویش سعی می‌کند که با توجه به مقتضیات زمانه، حقانیت و مقبولیت و مشروعیت ممدوح خود را به هر نحوی و در قالب مشروعیت دینی، عدل‌پروری، جانشینی و داشتن اقتدار به اثبات برساند.

الف. مشروعیت دینی: برگزیده پروردگار، دین‌داری و دین یاری

همانند آنچه در میان شعرا دوره میانه مرسوم بود، فاریابی با ذکر تأیید پروردگار یا تشبیه اتابک به خلفای راشدین، سعی می‌کند برای ممدوح خود مشروعیت دینی نیز مطرح کند:

دارای عصر نصرت دین اختیار ملک کایزد بر اختیار خودش اختیار داد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۴).

ایزد چو کارگاه فلک را نگار کرد از کاینات، ذات تو را اختیار کرد

نی نی هنوز کاف کن از نون خبر نداشت کایزد رسوم دولت تو آشکار کرد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۴).

خاتم ملک در انگشت تو کرده‌ست خدای چه زیان دارد اگر خصم شود دیو و پری؟ (فاریابی، ۱۳۸۱:

خلیفه، افکار عامه هنوز اتابک را سرزنش می‌کرد و در میان مردم، گمان غصب بحث‌برانگیز سلطنت به قوت خود باقی بود؛ بنابراین شاعر مصمم است که حرص و طمع پادشاه را در برابر مقام سلطنت انکار کند. به اعتقاد او، اتابک برای ترفیع نه‌تنها از تاج و تخت بی‌نیاز بود بلکه منزلت والای اتابک شرف و افتخاری بر مقام سلطنت بود:

گیتی طمع نداشت که تو سر درآوری تا سایه بر سرت فکند افسر کیان

این هم تواضع است که کردی و گرنه چرخ داند که مشتری بنازد به طلیسان

دندان‌اره را هنر است از نه تیغ را عیبی است سخت ظاهر و عاری است بس عیان

محتاج نیست طلعت زیبای تو به تاج شمشیر صبح را نبود حاجت فسان (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۱).

و در نهایت نظر شاعر آن است که تمامی آنچه اتفاق افتاد فقط به علت رعیت‌پروری و رفاه حال خلائق و برقراری آرامش و امنیت مردم بود:

تا بسترده به دست صبا دایه بهار گرد از جبین لاله و رخسار ارغوان (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۱).

از تاب وقایع سیاسی دوره اتابک ابوبکر در دیوان ظهیر و رویکرد شاعر به این وقایع

با قتل قزل‌ارسلان و آغاز نبرد قدرت در بین خاندان ایلدگری از یک سو و جنگ اعضای این خاندان با طغرل سلجوقی آزادشده توسط برخی امیران از سوی دیگر، دوره‌ای طولانی از هرج و مرج در این قسم ایران حاکم شد؛ به علاوه کشمکش این مدعیان با خلافت عباسی و خوارزمشاهیان که هر دو قدرت در صدد انضمام عراق عجم به قلمرو خویش بودند، اوضاع را متشنج‌تر می‌کرد.

اتابک ابوبکر فرزند ارشد جهان‌پهلوان و برکشیده عمومی‌اش قزل‌ارسلان، از مدعیان جدی سلطنت و

(۱۷۲).

در مرزهای شمالی، در قالب مرزبانان اسلامی، از دیرباز

دارای وجهه دینی بوده‌اند:

دیرست تا هم از تک اسب و ز گرد راه رخت
مسیحیان همه بر خر نهاده‌ای

دیرست تا به جای صلیب و کلیسا محراب راست
کرده و منبر نهاده‌ای (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

و شاعر باتوجه به فضای حاکم، ابوبکر را برگزیده
پروردگار و حکومت او را هدیه الهی می‌داند و برای
اتابک شأن ظل الهی قایل می‌شود. او اعتقاد دارد که وی
دارای فر ایزدی است. از نظر شاعر ملک و دین همزاد
هم هستند؛ اما در دولت ابوبکر جایگاه دین والاتر از
ملک است. شاعر ابوبکر را به‌علت حمایت و ترویج
شرح نبوی می‌ستایده و اطاعت از او را بر همگان
واجب می‌داند.

نکته درخور توجه در این بخش از مدایح، اجتناب
شاعر از اغراق‌گویی‌هایی است که در این دوره تاحدی
متداول بود. باید توجه کرد که در این دوره، برخی از
شاعران درباره مقام معنوی ممدوحان خود بسیار اغراق
کرده‌اند.^۴ خودداری فاریابی از این اغراق‌گویی‌ها شاید
از عقاید شخصی وی و نوع مخاطبانش ناشی باشد. به
عبارتی باید گفت شاعر در دوره‌ای می‌زیست که چنین
توجیه‌هایی برای مشروعیت حکمرانان چندان کارساز
نبود؛ زیرا مردم یا علما در تأیید این حکمرانان هیچ
نقشی ایفا نمی‌کردند. بنابراین در نتیجه وجود چنین
فضای سیاسی، شاعر به طرح توجیه‌هایی روی می‌آورد
که جنبه عملی داشت و در تمکین و اطاعت امرای
نظامی و رؤسای شهری تأثیر بسزایی داشت.

ب. عدل‌پروری و برقراری امنیت عدالت

عدل از جمله مهم‌ترین مقوله‌هایی است که شاعر در
ضمن مدح اتابک، به آن توجه می‌کند. با نگاهی به
محتوای ابیات مدایح عدالت‌محور، اشعار به دو بخش
تقسیم می‌شود: بخشی از این ابیات در ستایش اتابک

تو را خدای گزید از جهان و شاهی داد حدیث
خضم فسانه‌ست و ترهات و محال (فاریابی، ۱۳۸۱:
۱۲۳ و ۱۲۴).

تورا به حجت دیگر چه حاجت اندر ملک؟ که در
جبین تو پیدااست فر یزدانی (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۷۶).

در طلعت او نور الهی به عیان دید آنکس که ز انوار
خرد بهره ور آمد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۷۱).

که آفتاب سعادت بدان کسی تابد که همچو سایه
دود در رکاب ظل‌الله (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۰).

همچون نماز پنج سزد نوبت تو زانک بر خلق
طاعت تو فریضه‌ست چون نماز (فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۰۷).

سر دفتر خلافت ابوبکر کاسمان از دیده نزل برد وز
جانش نثار داد

حیدر صلابتی که به سرهای دشمنان شمشیر او
نشان سر ذوالفقار داد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۴).

تاویل توامان چه بود پیش از آنک ملک آن را دهد
خدای که دین را شعار کرد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۵).

هر که در مذهب شه نیست ز دنیا و ز دین مذهب
آن است که نه دین و نه دنیا دارد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۲).

چون خنجر تو حق را بازار گشت تیز چون رایت
تو دین را بالا گرفت کار (فاریابی، ۱۳۸۱: ۹۵).

شاه جهان اتابک اعظم که درگهش اسلام را ز
حادثه حصنی است استوار (فاریابی، ۱۳۸۱: ۹۸).

دین خدا از تو باقی است معونت لاجرمت روز و
شب خدای معین است (فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۹).

سلطان نشان اتابک اعظم که عدل او معمار دین
ایزد و شرع پیمبر است

بنیاد ملک و دین همه معمور شد چنانک با سقف
آسمان ز بلندی برابر است (فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۱ و ۴۱).

در این مبحث می‌بایست ملاحظه‌هایی را در نظر
گرفت؛ خاندان ایلدگز به‌علت مبارزه مستمر با گرجیان

به‌علت برقراری عدالت است؛ اما بخش دیگر آن از رویکرد نصیحت‌گرایانه شاعر ناشی می‌شود. درهرحال پرداختن به عدالت در هر دو وجه آن، از واقعیت‌ها و اوضاع اسفناک حاکم بر این منطقه حکایت دارد که محصول کشاکش میان سلطان سلجوقی و اتابکان و نیز خاندان ایلدگری با یکدیگر بود.^۵

با نگاهی کلی به این بخش از ابیات، شاعر برقراری ثبات و امنیت، جلوگیری از تعدی امرا به رعایا و ضعف، از بین بردن راهزنی و دزدی، دفاع از حریم مملکت و نیز عفو برخی امیران خطاکار را از نشانه‌های عدل‌پروری اتابک بیان می‌کند:

میراث خوار ملک فریدون به عالم اوست میراث را
زمانه به میراث خوار داد

دولت چو دید کوست قرار همه وجود ملک وجود
را همه بر وی قرار داد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۴).

چون تویی داور و فریادرس مظلومان کیست امروز
که اندیشه فردا دارد؟ (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۳).

گشاده دید در امن و عافیت بر خود کسی که چشم
برین فرخ آسمان افکند

تویی که عدل تو در چارسوی کون و فساد ندای
عافیت و مژده امان افکند (فاریابی، ۱۳۸۱: ۷۷).

بسی نماند که از امن و عدل برخیزد به عهد دولت
او نام شبروی ز خیال (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

سلطان نشان اتابک اعظم که عدل او دارد حریم
مملکت از امن چون حرم (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

بنخفته در کنف او به امن و آسایش جهانی از ستم
روزگار ترسیده (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۲).

شاهها زمانه بیخ ستم را به آب داد زان تیغ آب رنگ
بیر بیخ آن ستم

بیم است کز تغابن این چرخ نیلگون خون فسرده
جوش زند در تن بقم (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۳۶).

جهانیان به تو امروز چشم آن دارند که زیر دامن

انصافشان نگهداری

اگر ستاره خلافی کند تو دفع کنی و گر زمانه
جفایی کند تو نگذاری

کسی که در حرم عدل و رحمت تو گریخت دگر
به دست سپهر حرونش نسپاری (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۷).

ج. حسب و نسب

داشتن اصالت و برخورداری از خون خالص در حکم شرایط لازم برای ولایتعهدی کمابیش در تمامی حاکمیت‌ها، از جمله بین ترکان، در کانون توجه بوده است. مطابق این سنت، شاهزادگانی که از طرف مادری به خاندان شاهی تعلق داشتند، در مقایسه با سایر شاهزادگان، در تصاحب تاج و تخت اولویت بیشتری داشتند.

ابوبکر کنیززاده بود؛ درحالی که قتلغ‌اینانچ و امیرامیران از مادری به نام اینانچ‌خاتون، دختر امیر ترک

به نام اینانچ‌سنقر صاحب ری، بودند (حسینی، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

این خاتون «فرزندان خود را می‌خواست که پادشاه کند» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۳۶). او فرزندان دیگر

اتابک پهلوان را کنیززاده خطاب می‌کرد و همواره و در مقایسه با سایر پسران جهان‌پهلوان، پسران خود را در

تصاحب مقام اتابکی ارجح می‌دانست. حوادث پس از قتل قزل‌ارسلان نشان داد که در نتیجه تبلیغات اینانچ

خاتون و به احتمال به‌علت‌های دیگر، مملوکان پهلوانیه بیشتر هوادار قتلغ‌اینانچ بودند (حسینی، ۱۳۸۲: ۱۹۲).

بنده‌ای چند گر از خدمت او دور شدند شه نباید که
جز اقبال تمنا دارد

گر ز دریا دو سه قطره بپراکند چه باک؟ باز چون
جمع شود میل به دریا دارد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۲).

هرچند که شاعر در معدود ابیاتی تلاش می‌کند که «اصل معتبر و باب معظم» ابوبکر را به اثبات برساند:

خصمت برای ملک بسی جهد کرد لیک توفیق،
اصل معتبر و باب معظم است (فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۷)؛

باشد» (وبر، ۱۳۸۴: ۳۱۷).

می‌دانیم که سلسله سلجوقی هرچه به افول نزدیک می‌شد، از قدرت دیوان‌سالاری کاسته می‌شد و بر قدرت امرای محلی، به‌خصوص اشراف نظامی، افزوده می‌شد. به تعبیری «خریداران مناصب و بیشتر از همه، فی‌یاف‌داران، وسایل کار دیوان‌سالارانه را غیرمتمرکز...» ساخته بودند (وبر، ۱۳۸۴: ۳۴۶). در کنار این حقایق، باید از رقابت امرای آذربایجانی و عراقی نیز یاد کرد که گروه اول به قزل‌ارسلان و اتابک ابوبکر و گروه دوم به طغرل سلجوقی و دیگر فرزندان جهان‌پهلوان، از همسرش قتیبه‌خاتون، وفادار بودند. به این ترتیب، حاکم‌بودن این وضعیت مسئله انتصاب را در کل بی ارزش می‌کرد. حقیقتی که اندک‌بودن مدایح شاعر در این زمینه مؤید آن است.

در هر حال اتابک ابوبکر به علت داشتن امتیاز انتصاب، در مقابله با ادعای برادرانش، در جایگاه وارث قانونی ملک مشروعیت چشمگیری داشت. فاریابی که برای اثبات محق‌بودن اتابک از غنیمت‌شمردن هیچ دستاویزی فروگذاری نمی‌کند، در لابه‌لای مدایح خود مسئله انتصاب را یادآوری می‌کند و بر حقانیت ممدوحش در تصاحب تاج و تخت تأکید می‌کند:

میراث‌خوار ملک فریدون به عالم اوست میراث را
زمانه به میراث‌خوار داد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۴).

در ملک زاد اول و با ملک شد بزرگ وانگاه باز
ملک بدو شد بزرگوار (فاریابی، ۱۳۸۱: ۹۴).

خداگانا در عهد پادشاه شهید که عمر بر تو سجل
کرد و ملک بر تو حلال (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

در ملک وارث پدر و عم تویی از آنک هست از تو
جان عم و پدر در نعیم و ناز (فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۰۷).

ه اقتدار

همچنان‌که در شرح احوال شاعر گفته شد، او ضمن اظهار تأسف از فروپاشی حاکمیت یکپارچه

اما به نظر می‌رسد ظهور ایستادگی بر این منطق را بی ثمر یافت و برای اثبات شایستگی اتابک، به نفی ارزش اصالت از ناحیه مادری روی آورد. او در این راستا دو نمونه از وقایع تاریخی، یعنی داستان یوسف با برادران ناتنی‌اش را که با وجود حسادت برادران به علت شایستگی خود بر تخت نشست و ماجرای امین و مأمون که بنابر فرهنگ آن روز، مادر مأمون اصیل‌زاده به حساب نمی‌آمد، دستمایه نگرش سیاسی خود قرار می‌دهد:

به مصر ملک خدایت عزیز کرد و هم اوست که داد
تخت عزیزی به یوسف چاهی

تو بر سریر ملک‌ش نشسته‌ای چه عجب؟ اگر بود
همه نوروز تو ملک‌شاهی (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۷۹).

گر امین را به ولیعهدی ملک در سرا پرده عز
پروردند

ملک، مأمون برد از راه سزا گرچه نامی بر امین
افکندند (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۹۹).

د. جانیشینی

منابع تاریخی از انتصاب رسمی اتابک ابوبکر از طرف قزل‌ارسلان به جانیشینی خود سخن می‌گویند (بویل، ۱۳۶۶: ۱۷۸). طبق قاعده چنین انتصابی می‌بایست در حضور فرماندهان ارشد، دیوانیان و سایر صاحب‌منصبان بانفوذ صورت می‌گرفت و به این شکل، به جانیشینی ابوبکر وجهه قانونی می‌داد.

ماکس وبر در تقسیم‌بندی انواع حکومت‌ها، از حاکمیت دیوان‌سالارانه با عنوان سیادت عقلایی یاد می‌کند «که مبتنی است بر قانونی‌بودن مقررات موجود و حق اعمال سیادت کسانی که این مقررات آنان را به اعمال سیادت فراخوانده است» (وبر، ۱۳۸۴: ۳۱۲) و در تشریح ویژگی‌های این نوع سیادت معتقد است: «سیادت دیوان‌سالارانه در خالص‌ترین نوع، در جایی اعمال می‌شود که به‌وضوح تحت سیطره اصل انتصاب

نشود طعم انگبین (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۹)
این یک عدوی دین که بمانده ست دفع او هم
دولت کند که چنین صد هزار کرد
چون مصطفی به وعده نصرت وثوق داشت عیبی
نبود اگر دو سه روز انتظار کرد
این دست بسته را تو گشایی که عاقبت آنکس برد
که تعبیه استادوار کرد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۴ و ۶۵).

در این دوره و زمانه که هیچ‌یک از امرای محلی،
از جمله اتابک ابوبکر، به‌تنهایی به تشکیل حکومت
مستقل در عراق قادر نبود، تنها کسانی در امارت نیابتی
این منطقه دارای مشروعیت می‌شدند که به ضرب
شمشیر، امنیت مردم را تأمین می‌کردند و فرمان پادشاه
یا خلیفه را جاری می‌کردند. شاعر با دریافت روح
زمانه، یعنی کارکرد ضرب تیغ، او را در حرکت و اقدام
عملی در تصاحب تاج و تخت، به شجاعت دعوت می
کند:

خدایگانا دانی که کیست طالب ملک؟ کسی که
غزو و غنیمت یکی بود بر او
به یاد ملک چو آب حیات نوش کند اگر ز خون
عدو پر کنند ساغر او
فلک مشام کسی خوش کند به بوی مراد که خاک
معرکه باشد عبیر و عنبر او
تو را به یک حرکت کشوری درافزاید چرا سیه
نکنی بر عدوت کشور او
گر خصم تو دعوی سلطنت دارد زمانه گرد برآرد
ز تخت و افسر او

تو راست حجت قاطع به دست یعنی تیغ چگونه
پیش رود دعوی مزور او؟ (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۵۵).
آنکه به حق داور زمان و زمین است خسرو پیروز
بخت نصرت دین است
حامی اسلام بیشکین که چو گردون مرکب دوران
او همیشه بزین است

سنجری و به امید پیوستن به دربار قدرتمند اتابک
جهان‌پهلوان راهی عراق عجم شد؛ اما با قتل قزل
ارسلان و منازعه قدرت میان طغرل‌سوم و فرزندان
اتابک جهان‌پهلوان با یکدیگر، عراق عجم به سرنوشتی
شبه خراسان گرفتار شد. سرنوشتی که شاعر از آن
گریخته بود.

باتوجه به ظهور قدرت‌های جدید در منطقه، یعنی
خوارزمشاه و خلیفه عباسی، تحقق آرزوی شاعر در
تأمین یکپارچگی قلمرو از طرف اتابک امر آسانی نبود؛
زیرا در این اوضاع آشفته و در نتیجه ضعف، اتابک جز
پناه‌بردن به میگساری در خلوت کاخ، در عمل از هر
اقدامی اجتناب می‌کرد (حسینی، ۱۳۸۲: ۲۰۶؛ راوندی،
۱۳۶۳: ۴۰۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۵۳: ۲۵/۲۲۵).

می خوردن شمشیر که ز بهر صلاح ملک مشغولی
به چشم بد روزگار داد
چون وقت طاعت آمد و هنگام داد بود پوشیده کرد
طاعت و داد آشکار داد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۴).

نتیجه این بی‌کفایتی ایجاد بستر مناسب برای
خودسری‌های مملوکان پهلوانیه در عراق عجم بود که
با وجود خلاء حاکمیت اتابکان، ضمن چرخش سیاسی
و اعلام تابعیت از خلافت عباسی یا خوارزمشاه، به
تشکیل حکومت‌های محلی اقدام می‌کردند:

هر که در پیمان ملکت چون رسن شد پیچ‌پیچ‌گر
ملکشاه است حلقش زیر چنبر یافتند
و انک جز بر نقش نامت سکه‌ای را نظم کرد گر
نظام‌الملک شد خطش مزور یافتند (فاریابی، ۱۳۸۱:
۷۳).

قهر اگر دشمن شه را شکند گو بشکن تا کی آزر
کند چند محابا دارد؟ (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۳)
خصم ارچه نرم گشت نگوید به ترک ملک تا
برنیارد آتش تیغ قرار کین
تا موم را در آتش سوزنده نفکنی از کام او برون

مسلط شد. بنابراین باید به جرئت ادعا کرد که توصیف‌های اغراق‌آمیز شاعر درباره جنگجویی اتابک، بیان‌کننده تلاش او به منظور تحریک وی برای اقدامی عملی با هدف به دست آوردن موقعیتی که شاعر در دستیابی به آن تلاش می‌کند و این برآیند آرزوها و آمال خود یا هیئت حاکمه در ترسیم پادشاهی ایدئال بود.

در پایان باید گفت که شاعر تمامی مصائب ملک را با کنایه در نتیجه سست‌عنصری اتابک می‌داند و چاره آن را در قاطعیت و شجاعت و رزمجویی خلاصه می‌کند و این سه عنصر را در حکم ویژگی‌های هر حکمران ذی صلاح به اتابک متذکر می‌شود.

نتیجه

با فروپاشی سلطنت سلجوقیان در خراسان، فاریابی در جایگاه شاعری مدیحه‌سرا، دربار اتابکان آذربایجان را مساعدترین مکان برای عرض اندام خود یافت. اتابکان آذربایجان به علت استیلای بلندمدت در حوضه اران و آذربایجان از بازتولید مشروعیت بی‌نیاز بودند؛ اما با وجود امرای قدرتمند در عراق عجم، خود را به شعرای مدیحه‌سرای درباری نیازمند دیدند تا ضمن تأمین الزامات تشکیلات درباری، از وجود شاعران برای بیان مشروعیت خویش در برابر رقبا استفاده کنند.

فاریابی چهارده قصیده و دو ترکیب‌بند و یک مثنوی درباره اتابک قزل‌ارسلان و نیز سی‌ویک قصیده و هفت قطعه و سه ترکیب‌بند در وصف اتابک ابوبکر سرود؛ او در این اشعار، در توجیه مشروعیت قزل‌ارسلان در موضوع تصاحب تاج و تخت سلطنت سلجوقیان و اثبات شایستگی اتابک ابوبکر در مقایسه با برادرش در تصاحب تاج و تخت اهتمام داشت. در این مقاله نشان داده شد که در دوره موضوع

دعوی شاهی تو را رسد به حقیقت لاف ز سرپنجه، کار شیر عرین است (فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۹).

گر به غیبت تو خصم فرصتی طلبد حدیث سگ بود و دستگاه بزازی

سپهر از خط حکم تو سر نخواهد تافت اگر به تیغ سیاست سرش بیندازی (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۷۳).

ای در بقای ذات تو بسته بقای ملک بر قامت تو دوخته دولت قبای ملک

از کام اژدها بدر آورده ملک را هرگز که کرد اینچ تو کردی به جای ملک (فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۳۷).

عراق عجم از زمان محمودبن محمد (۵۱۱ تا ۵۲۵ ق/ ۱۱۱۸ تا ۱۱۳۱ م) به صورت واحدی مستقل

سیاسی اداره شده بود. با برچیده شدن سلطنت سلجوقیان و اهتمام نکردن اتابک ابوبکر، تجزیه این واحد سیاسی، یعنی عراق و آذربایجان، برای شاعر و دولتمردان اتابکی رنج‌آور بود؛ بنابراین تمام تلاش شاعر برای تحریک اتابک با هدف انضمام عراق عجم به قلمرو موروثی‌اش، آذربایجان، بود. او در خلال قصاید خود علاوه بر تعریض بر سستی اتابک، به ضمیمه کردن این منطقه به آذربایجان و اران اصرار می‌کند:

تو در ممالک اران نشسته موجب چیست که چرخ عیش حسودت به وی تبه دارد

در انتظار تو ملک عراق مدت‌هاست که گوش سوی در و چشم سوی ره دارد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۹۴ و ۱۹۵).

در جنب آن کاز تو ضمان می‌کند فلک این منزلت که یافته‌ای بسم حق راست

از صد گلت یکی نشکفته است باش تو کاکنون هنوز گلبن بخت تو نوبر است

تو مملکت به لشکر و عدت نیافتی این قسمت از مبادی فطرت مقدر است (فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۱ و ۴۲).

ابوبکر تنها یک‌بار به مدت محدود بر عراق عجم

۵- راوندی در جایگاه مورخی که شاهد حوادث عراق بوده است، درباره اقدامات قزلارسلان می‌نویسد: «... در همدان و اطراف عراق مردان آذربایجان و اتابک هر جا که نشان مال مخالف بود برداشت. ... در همدان مردان آذربایجان استیلا می‌کردند و خلق را می‌آزردند...» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۵۶).

کتابنامه

الف. کتاب

- . ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۵۳)، تاریخ الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.
- . ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد، (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، به اهتمام محمد رضائی، تهران: کلاله خاور.
- . انوری، اوحدالدین علی بن محمد، (۱۳۷۲)، دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی رضوی، ج ۱ و ۲، تهران: علمی فرهنگی.
- . بویل، جی. آ، (۱۳۶۶)، تاریخ کمبریج ایران، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران: امیرکبیر.
- . حسینی، صدرالدین، (۱۳۸۲)، اخبارالدوله السلجوقیه، ترجمه جلیل نظری، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد.
- . راوندی، محمدبن علی، (۱۳۶۳)، راحة الصدور و آیه‌السرور، تصحیح محمد اقبال، ج ۲، تهران: علمی.
- . شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۴)، مفلس کیمیا فروش، تهران: سخن.
- . شهیدی، سیدجعفر، (۱۳۶۴)، شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، تهران: علمی فرهنگی.
- . صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، چ ۱۰، تهران: ققنوس.
- . طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۸۷)، درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، چ ۹، تهران: کویر.
- . فاریابی، ظهیرالدین، (۱۳۸۱)، دیوان اشعار، تصحیح

بحث، حاکمیت باوجود داشتن توان اعمال قدرت عریان، همچنان نیازمند بازتولید مشروعیت بود و در این راستا، از شاعر درباری در نقش دستگاه رسانه‌ای سود می‌جست. فاریابی در راستای این هدف در قالب مدایح خود مؤلفه‌هایی همچون داشتن مشروعیت دینی، حسب و نسب، انتصاب و برخورداری از قدرت مستولی به منظور برقراری عدالت و تأمین امنیت و نیز اهتمام در حفظ یکپارچگی قلمرو را در حکم گفتمان رایج در این دوره مطرح می‌کرد؛ اما در این بین، اصرار و تأکید فراوان شاعر در به‌کارگیری قدرت، در واقع پرتویی است بر روح زمانه که زور مهم‌ترین مؤلفه مشروعیت حکمرانی در آن دوره پرحادثه بود.

پی‌نوشت

- ۱- غلامحسین مرزآبادی، ص ۱۰. «چهارصد شاعر حاضر در غزنین و صدها صله‌خوار در اطراف و اکناف هر کدام مبلغی کارآمد برای ابلاغ و انتشار خواسته‌های دربار غزنه در بین مردم بود. محمود برای راه یافتن در دل و ایمان مردم، پیوسته درصدد تقویت این شبکه وسیع تبلیغاتی بود».
- ۲- برای اطلاع بیشتر از این خاندان (رک: صدرهاشمی، م، مجله یادگار، س ۳، ش ۱، ص ۱۰ تا ۳۱؛ عوفی، لباب‌الباب، ج ۱، تعلیقات محمد قزوینی، ص ۳۵۴ تا ۳۵۶).
- ۳- امروزه مشروعیت (Legitimacy) یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی سیاسی در مبحث قدرت است. برای درک صحیح این اصطلاح، از عبارت غصب (Usurpation) در حکم مفهوم نقطه مقابل آن استفاده می‌شود (شجاعی زند، ۱۳۷۵: ۱۶۸).
- ۴- انوری از جمله این شاعران است که در دو مدیحه مقام سلطان سنجر را تا حد قیاس با شأن نبوت بالا برده است (انوری، ۱۳۷۲: ۵۳۹، ۶۹۹).

امیرحسین یزدگردی به اهتمام اصغر دادبه، تهران: قطره.

-----، (۱۳۶۱)، دیوان اشعار، تصحیح شیخ احمد شیرازی، چ ۲، تهران: فروغی.
. ویر، ماکس، (۱۳۸۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد، مصطفی عمادزاده، تهران: سمت.

ب. مقاله

. آزاد ارمکی، تقی و مریم کمالی، (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «مشروعیت سیاسی و ساختار قدرت در حکومت سلجوقیان»، جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۴، ش ۲، ص ۱۱۷ تا ۱۴۳.
. خلعتبری، الهیار و مصطفی ناصری‌راد، (تابستان ۱۳۸۲)، «ماهیت سیاسی حضور شاعران در دربار غزنویان»، فصلنامه شناخت، ش ۳۸، ص ۶۳ تا ۸۶.
. سلطانی، رامین، (بهار و تابستان ۱۳۷۹)، «فتنه غز در خراسان»، ایران شناخت، ش ۱۶ و ۱۷، ص ۲۰۸ تا ۲۴۵.
. شجاعی زند، علیرضا، (زمستان ۱۳۷۵)، «سلسله‌های اسلامی در ایران و مسئله مشروعیت»، مجله حکومت اسلامی، ش ۲، ص ۱۶۸ تا ۲۰۶.
. مرزآبادی، غلامحسین، (بهار ۱۳۵۱)، «ملک‌الشعرایی در ایران»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱۰۱، ص ۱ تا ۳۴.
. یوسفی، صفر، (بهار ۱۳۸۷)، «سیاست مذهبی در دوره نخست حکومت غزنوی»، مجله فقه و تاریخ تمدن اسلامی، ش ۱۵، ص ۱۴۱ تا ۱۵۸.